

چارچوب تحلیلی انقلاب اسلامی؛ الگوی مفهومی چندعلیتی

محمد شفیعی فر*

احسان خضری**

چکیده

در چهار دهه اخیر تحقیقات مختلفی توسط نویسندگان داخلی و خارجی درباب چرایی وقوع انقلاب اسلامی ایران منتشر شده است. اکنون و در چهل سالگی انقلاب، همچنان این موضوع جاذبه پژوهشی دارد. محققان و تحلیل‌گران حوزه انقلاب اسلامی، هر یک بر وجهی از آن تأکید کرده و متناسب با موقعیت فکری و سیاسی خود، روایت متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند. پژوهش حاضر در پی آن است تا ضمن بررسی ادبیات موجود پیرامون علل وقوع انقلاب اسلامی، چارچوبی تحلیلی مبتنی بر رویکرد چندعلیتی ارائه نماید و با تکیه بر آن، به ترسیم یک الگوی مفهومی از تحول انقلابی در ایران ۱۳۵۷ بپردازد. بر این اساس، سه عنصر استبداد، وابستگی، و فساد و تبعیض به عنوان ضعف‌های بنیادین رژیم پهلوی تلقی شده که به علت ناکارآمدی رژیم و قوت گفتمان‌های رقیب، تبدیل به بحران‌های لاینحل شدند. در این بین ایدئولوژی مذهبی به واسطه امتیازات تاریخی و مزیت‌های اجتماعی‌اش قادر بود تا با ارائه الگوی بدیل در موقعیت برتری هژمونیک قرار گیرد و آزادی و جمهوریت، استقلال و عدالت را به مثابه عناصر الگوی مطلوب خود عرضه کند.

واژگان کلیدی

الگوی بدیل، انقلاب اسلامی، ایدئولوژی، بحران، مذهب.

*. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
shafieef@ut.ac.ir

** . دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
ehsankhezri@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۱۰

تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۱۱/۱۹

بیان مسئله

انقلاب از عمده‌ترین شیوه‌های تحول در جوامع طی چند قرن اخیر بوده است. تحول انقلابی غالباً پس از شکست تحول غیرانقلابی به وقوع می‌پیوندد و با نارضایتی عمیق از شرایط حاکم، گسترش ایدئولوژی‌های جدید، تشدید روحیه انقلاب، وجود ساختارهای سیاسی و اجتماعی بسیج‌گر، مشارکت مردمی و جانشینی نظام سیاسی جدید به جای نظام پیشین همراه است. معمولاً مناقشات پدیده‌های میان متفکرین علوم اجتماعی در باب تبیین علل، فرایند، ماهیت و نتایج تحول انقلابی به وجود می‌آید. انقلاب‌ها هر یک به فراخور اهمیت و آثاری که در هر دو ساحت نظریه و عمل برجای گذاشته‌اند، موضوع مطالعات و پژوهش‌های دانشگاهی بوده‌اند.

انقلاب اسلامی یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم بود و پیامدهای عظیمی در داخل و خارج و نیز در ساحت نظریه و عمل برجای گذاشت. انقلابی که شگفتی همه از ناظران تا متفکران را برانگیخت و به عمر یکی از کهن‌ترین نهادهای پادشاهی در دنیا خاتمه داد. در عصری که هژمونی مدرنیته و سکولاریسم عملاً نیروی مذهب را از صحنه تحولات اجتماعی کنار زده و به گوشه‌ای رانده بود، انقلابی در ایران به وقوع پیوست که نیروی پیشران آن آموزه‌های مذهب بود. انقلاب اسلامی باعث شد تا تنگناهای برخی نظریات جامعه‌شناسی انقلاب نمایان شود و بدین ترتیب برخی نظریات باطل شد و دسته‌ای دیگر دچار جرح و تعدیل اساسی گردید.

بحث از انقلاب اسلامی، چرایی، ماهیت، فرآیند و نتایج آن هنوز در فضای علمی و دانشگاهی رونق خاصی دارد. اکنون که در آستانه چهلمین سال وقوع انقلاب هستیم، بازخوانی و بازنمایی ابعاد آشکار و نهان این رویداد ضمن آنکه درک تاریخی نسل کنونی را روشن‌تر می‌سازد، ما را در فهم وضع کنونی و روندهای آتی یاری می‌رساند.

در این پژوهش تلاش می‌شود تا با مرور ادبیات موجود درباره انقلاب اسلامی، آرا و افکار برخی از نظریه‌پردازان و نویسندگان این حوزه مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد و در نهایت چارچوبی تحلیلی برای توضیح نظری تحول انقلابی سال ۱۳۵۷ ارائه گردد. گفتنی است برحسب رویکرد تک‌علیتی یا چندعلیتی می‌توان آثار موجود درباره انقلاب را تقسیم کرد. در رویکرد تک‌علیتی و در ذیل رهیافت اقتصادی - اجتماعی می‌توان از روبرت لونی، تدا اسکاچپول، محمد هاشم پسران و محمدعلی همایون کاتوزیان، در ذیل رهیافت سیاسی از پروانده آبراهامیان، برنارد هورکارد، جرالده گرین و میثاق پارسا، در ذیل رهیافت فرهنگی از ژان پیر دیگارد، کریستیان برومیرزه، حامد الگار، سعید امیرارجمند، علی دوانی و لیلی عشقی و در ذیل رهیافت روان‌شناسانه از ماروین زونیس و فرخ مشیری نام برد. در

چارچوب رویکرد چندعلییتی هم آثار نویسندگانی مثل نیکی کدی، جان فوران، فرد هالیدی و مایکل فیشر به چشم می‌خورد. در ادامه به دیدگاه‌های چند نویسنده و نظریه‌پرداز انقلاب اسلامی که کم و بیش متعلق به یکی از دسته‌بندی‌های بالا هستند، پرداخته می‌شود.

۱. جان فوران

فوران در کتاب خود؛ «مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب ایران»، در پی آن است که الگویی عام از قیام‌ها و خیزش‌های اجتماعی ایرانیان ارائه کند. او از منظر بین‌رشته‌ای و با به‌کارگیری عناصری از جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی توسعه، علوم سیاسی و فرهنگ سیاسی می‌کوشد تا براساس کنش متقابل ساختارهای خارجی با الگوهای توسعه داخلی، تبیینی دقیق از چگونگی دگرگونی اجتماعی در جامعه ایرانی به تصویر بکشد. مدل دیالکتیکی ساختارهای داخلی و خارجی فوران، منبعث از نظریه نظام جهانی والرش‌تاین است (کشاورز شگری و همکاران، ۱۳۸۸: ۴۶). بر طبق این نظریه، شاهد پیدایش توسعه وابسته در کشورهای جهان سوم هستیم که حاکی از نوعی رشد در شاخص‌ها ملازم با آسیب‌های اجتماعی و بروز محدودیت‌هاست.

فوران با ارائه نمایی از توسعه وابسته، وجود دولت سرکوبگر را برای تحقق نظم اجتماعی لازم می‌شمرد. ترکیب این عوامل با گشایش در نظام جهانی، زوال اقتصاد داخلی و وجود فرهنگ سیاسی مخالفان زمینه‌ساز بروز انقلاب است. او بر آن است که ساختار عمیق انقلاب ایران را نیز باید در تحولات ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ جامعه ایرانی که نمونه عالی الگوهای توسعه وابسته با بازیگری طبقات مختلف، سیاست‌های دولت و قدرت‌های خارجی به رهبری ایالات متحده آمریکا بود، مورد بررسی قرار داد (فوران، ۱۳۸۲: ۱۲۹). به طور کلی هدف فوران، تفسیر مجددی از جامعه ایران و قلمرو تجهیزات اجتماعی درازمدتش به منظور کشف الگوی تکرارشونده تحولات است. او از جمله متفکرینی است که فرهنگ و ایدئولوژی را در متن نظریه انقلاب می‌گنجانند و اقدام سیاسی (ذهنی/عملی) را محصول ترکیب جهت‌گیری فرهنگی (ذهنی) و شرایط اقتصادی (عینی) قلمداد می‌کند. این وجه برجسته کار اوست. چارچوب ادراکی فوران از انقلاب ایران نیز در چنین بستری مطرح می‌شود.

از آنجا که روش‌شناسی فوران متکی بر نوعی دیالکتیک ساختار — کارگزار است، انقلاب ایران را همچون تمام جنبش‌های ۲۰۰ ساله اخیر ایران، ائتلافی چندطبقه و مردمی و شهری می‌داند. برداشت گروه‌های اسلامی، مارکسیستی و ناسیونالیستی این بود که رژیم پهلوی و آمریکا علت عمده مشکلات ایران‌اند. بدین ترتیب امکان ایجاد یک ائتلاف گسترده در سال ۷۸ — ۱۹۷۷ پدید آمد. در آن هنگام ایران از نظر داخلی دچار افت اقتصادی بود و روابط دوپهلوی و ابهام‌آمیز کارتر با شاه از فشار نظام

جهانی بر ایران می‌کاست (فوران، ۱۳۹۲: ۵۳۶). به نظر او، یکی از درس‌هایی که می‌توان از انقلاب ایران گرفت، نیاز توجه برابر به ساختار اجتماعی، دولت، عامل ذهنی، شرایط عینی، فرهنگ و اقتصاد سیاسی است (فوران، ۱۳۸۲: ۱۵۱).

۲. تدا اسکاچپول

آنچه را که سوسیالیست‌های غربی سال‌ها رؤیای انجام آن را داشتند، جمعیت شهری ایران با بسیج شدن در یک جنبش فراگیر علیه سلطنت فاسد و امپریالیستی انجام دادند. انقلاب مردم ایران رخ نداد، بلکه به گونه‌ای آگاهانه و منسجم به ویژه در مرحله آغازین یعنی سرنگونی رژیم شاه «ایجاد شد» (Skocpol, 1982: 267). این روایت متفکر برجسته، تدا اسکاچپول از انقلاب ایران است؛ کسی که تا پیش از این به جد معتقد بود هیچ انقلابی را کارگزاران آگاه و یا افراد انقلابی به راه نینداخته‌اند.

اسکاچپول در کتاب «دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی»، کسانی را که انقلاب‌ها را محصول جنبش‌های اجتماعی انقلابی و توده‌ای می‌دانستند، مورد شماتت قرار داده و با تکیه بر دیدگاهی ساختاری و به نقل از وندل فیلیپس مدعی شده بود که «انقلاب‌ها ایجاد نمی‌شوند، بلکه رخ می‌دهند». اما حالا با تجدیدنظری اساسی می‌پذیرد که انقلاب ایران نوعی انقلاب اجتماعی است که پیش‌بینی‌های او در بررسی مقایسه‌ای - تاریخی انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین را به چالش کشیده است. به زعم او جای هیچ پرسشی نیست که وقوع انقلاب ایران یک انحراف شدید از ترتیبات علی موجود در انقلاب‌های سه گانه فوق به‌شمار می‌آید. اسکاچپول اذعان می‌کند که با شگفتی و شاید ناباوری نظاره‌گر وقایع انقلاب ایران بوده است. او می‌نویسد: «اگر تنها یک انقلاب در طول تاریخ وجود داشته که به گونه‌ای آگاهانه به وسیله یک جنبش اجتماعی توده‌ای با هدف سرنگونی نظام قدیمی «ایجاد» شده باشد، بی‌شک آن انقلاب، انقلاب ایران علیه شاه بود». انقلاب اسلامی نظریه پیشین او را حداقل در سه زمینه به چالش کشید: ۱. انقلاب ایران محصول نوسازی سریع، گسیختگی جامعه، پریشانی و نارضایتی عمومی از سرعت تغییرات بود، ۲. در انحرافی آشکار از قواعد تاریخ انقلاب‌ها، دستگاه نظامی و امنیتی مدرن شاه بدون تحمل فشار از خارج یا شکست نظامی در یک جنگ خارجی، کاملاً ناکارآمد نشان دادند و در جنبش توده‌ای غرق شدند و ۳. این انقلاب آگاهانه به وسیله جنبش اجتماعی توده‌ای به ثمر رسید (Skocpol, 1982: 265-268). اسکاچپول در مقاله «دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران»^۱ تلاش دارد تا درک خود از نقش احتمالی متأثر از انقلاب اسلامی، نظام عقاید

۱. Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution.

و برداشت‌های فرهنگی در شکل‌گیری اقدام سیاسی را پررنگ سازد. او دولت خودکامه رانتیر، جوامع شهری به مثابه پایگاه و خاستگاه مقاومت سیاسی و نیز اسلام شیعی را عوامل مهم و اثرگذار در پیدایش انقلاب ایران معرفی می‌کند.

۳. نیکی کدی

در سال ۱۹۶۹ یعنی حدود یک دهه قبل از انقلاب اسلامی در ایران، نیکی کدی می‌گوید که «به دلیل استمرار توسعه قدرت دولت و ارتش، گسترش بوروکراسی و فراگیرشدن تعلیم و تربیت لائیک تا اعماق روستاها، قدرت علما در ایران همچون نیم قرن اخیر به روند روبه کاهش ادامه خواهد داد». اما هنگامی که حدود ۱۰ سال بعد انقلابی به رهبری علما و با ایدئولوژی اسلامی ایران را درنوردید، کدی آن را انقلابی نامید که جهان را «لرزاند» (خرمشاد، ۱۳۸۳: ۱۶ - ۱۱۵).

نیکی کدی از جمله محققانی است که انقلاب ایران را به یک عامل سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی تقلیل نمی‌دهد و معتقد است انقلاب ایران مجموعه‌ای از همه این‌ها بود. هرچند تحلیل کدی فاقد یک چارچوب مدون نظری است، اما با رهیافت چندعلیتی و روش توصیفی — تاریخی به تشریح تحولات ایران می‌پردازد. او در مقاله «چرایی انقلابی شدن ایران» این پرسش اساسی را مطرح می‌کند که چه خصوصیات ایران را به حدی انقلاب‌خیز کرده است که نسبت به بسیاری از کشورهای اسلامی یا جهان سومی، انقلاب‌ها و شورش‌های بیشتری دارد؟ در پاسخ، او دو دسته عوامل را برمی‌شمرد: نخست عوامل منحصر به فرد شامل ۱. هویت‌های فرهنگی دیرینه در برابر تهاجم سنگین یک امپریالیست غربی، ۲. ماهیت فرهنگی ایرانی مبنی بر اعتقاد به ثنویت خیر و شر که ریشه در آیین زرتشتی، مانوی و شیعی دارد و ۳. نقش ویژه علمای شیعی ایرانی که از استقلال نهادی و مالی برخوردار بودند. از جمله عوامل غیرمنحصر به فرد نیز به تکیه سنگین حکام ایران به قدرت‌ها و درآمدهای خارجی از یکسو و وضعیت خاص اقتصادی اشاره می‌کند (کدی، ۱۳۷۸: ۳۲ - ۲۲۱).

کدی تئوری منحنی جی متعلق به جیمز دیویس را با شرایط پیش از انقلاب اسلامی در دهه ۱۹۷۰ و بحران‌های اقتصادی پیش آمده مطابقت می‌دهد. دیویس در مقاله «به سوی یک نظریه درباره انقلاب»^۱ می‌گوید: انقلاب‌ها زمانی به وقوع می‌پیوندند که بعد از یک دوره طولانی توسعه اقتصادی و اجتماعی، یک دوره کوتاه‌مدت و تند و تیز عقبگرد پدیدار می‌شود (Davies, 1962: 5). کدی در توضیح روند پیدایی نارضایتی در بین آحاد جامعه از سرخوردگی کارگران به جهت امتیازات

۱. Toward a theory of revolution.

روبه رشد خارجیان و ثروتمندان، ناخشنودی طبقات جدید و نسبتاً برخوردار متوسط و بالادست و بازاریان ثروتمند از رفتار مستبدانه و آمرانه حکومت و محرومیتشان از فرآیند مشارکت سیاسی یاد می‌کند و عنوان می‌کند که خشم طبقات مختلف فقرای شهری تا متوسط جدید از حکومت خودکامه عملاً در دو ایدئولوژی اصلی تجلی یافت: تمایل لیبرالی یا چپ‌گرایانه برای غربی شدن و خواست بازگشت به اسلام اصیل توسط آیت‌الله خمینی که نهایتاً غلبه با ایدئولوژی دوم بود (کدی، ۱۳۷۷: ۹-۳۰۵).

۴. ماروین زونیس

کانون توجه ماروین زونیس، شخص شاه است. وی در کتاب «شکست شاهانه» که حاوی انبوهی از اسناد و مدارک مربوط به تاریخ ایران است، از منظر روانشناختی به کنکاش در ابعاد شخصیتی محمدرزاشاه می‌پردازد و علت انقلاب را در شخصیت شاه جستجو می‌کند. در انقلاب ایران هیچ چیز اجتناب‌ناپذیر نبود. نه زمان آن مقدر شده بود و نه پیامدهایش. این امکان وجود داشت که سرنوشت‌های دیگری برای ایران رقم بخورد. شاه می‌توانست مدت‌ها قبل از سال ۱۳۵۷ با اصلاحات دموکراتیک جدی، نارضایتی گروه‌های عمده مخالف را برطرف سازد؛ یا هنگامی که در سال ۱۳۵۷ تظاهرات به یک انقلاب تبدیل شد، او می‌توانست با یک سرکوب نظامی عمده، قدرت را همچنان حفظ کند. اما او هیچ یک از این کارها را نکرد. به عبارت دقیق‌تر همه این کارها را کرد، اما به صورت نیمه کاره و غیرمؤثر. این عدم موفقیت در عمل کردن و قاطع عمل کردن را می‌توان از طریق بررسی شخصیت خود شاه توضیح داد. استدلال زونیس آن است که شخصیت شاه و شیوه حکومت او که از شخصیتش نشأت می‌گرفت، علت اصلی آغاز مخالفت با او بوده است. انقلاب به این دلیل اتفاق افتاد که در سراسر سال‌های دهه ۱۹۷۰ و بیشتر سال‌های دهه ۱۹۶۰، شاه به شیوه‌ای عمل کرد که تعداد هر چه بیشتری از مردم ایران متقاعد شدند که او صلاحیت فرمانروایی بر آن‌ها را ندارد و ادعایش بر تاج و تخت مشروعیت خود را از دست داده است (زونیس، ۱۳۷۰: ۴-۳).

شاه در سراسر زندگی خود بر چهار منبع اصلی حمایت روانی تکیه داشت: ستایشی که دیگران و به ویژه مخاطبین اصلی‌اش یعنی مردم ایران نثار او می‌کردند؛ آن نیروی روانی که از گروه کوچکی از دوستان شخصی خود دریافت می‌کرد؛ همچنین او در تمام سال‌های عمر خود، به پروردگاری مراقب و نگهدارنده اعتقاد داشت که موفقیت او را در انجام یک مأموریت الهی مقدر کرده بود و سرانجام به مناسبات مهم سیاسی خود با ایالات متحده تکیه می‌کرد. او با استعاره از این چهار ذخیره روانی، جنبه‌های بی‌ارزش، انفعالی و وابسته شخصیت خود را دور می‌کرد. اما در دهه ۱۹۷۰ همه منابع پشتیبانی قدرت او فروپاشیده بود (زونیس، ۱۳۷۰: ۱۱۰).

۵. یرواند آبراهامیان

رویکرد آبراهامیان متأثر از نظریه هانتینگتون است که ریشه‌های بحران در جهان سوم را در رشد سریع توسعه اقتصادی برخلاف توسعه سیاسی ارزیابی می‌کند (خرمشاد، ۱۳۸۳: ۹۱ و Abrahamian, 1980). آبراهامیان در اثر پرنفوذ خود؛ «ایران بین دو انقلاب»، شرح مفصلی از چگونگی و کیفیت عدم توازن رفتاری پهلوی در توسعه حوزه اقتصادی و توسعه‌نیافتگی حوزه سیاسی می‌دهد. به زعم وی علت وقوع انقلاب این بود که شاه در حوزه اقتصادی - اجتماعی نوسازی کرد، در نتیجه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در حوزه دیگر یعنی حوزه سیاسی نوسازی نماید و این ناتوانی، حلقه‌های پیونددهنده حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده کرد، راه‌های ارتباطی میان نظام سیاسی و مردم را بست، شکاف بین گروه‌های حاکم و نیروهای اجتماعی مدرن را بیشتر کرد و مهم‌تر از همه اینکه پل‌های ارتباطی اندکی را که در گذشته پیونددهنده نهاد سیاسی با نیروهای اجتماعی سنتی به ویژه بازار و مراجع دینی بود، ویران ساخت. طبقه متوسط جدیدی که با برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی شاه پدید آمده بود، می‌بایست در نهادها و فرایندهای مشارکت سیاسی جذب می‌شدند، اما شاه نتوانست بستر لازم برای تحقق این امر را مهیا سازد. بدین ترتیب در سال ۱۳۵۶، شکاف میان نظام اقتصادی - اجتماعی توسعه یافته و نظام سیاسی توسعه نیافته آنچنان عریض بود که تنها یک بحران اقتصادی می‌توانست کل رژیم را متلاشی سازد. پس انقلاب، نه به دلیل توسعه بیش از حد و نه توسعه‌نیافتگی، بلکه به سبب توسعه ناهمگون رخ داد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۵ - ۵۲۴).

۶. محمدعلی کاتوزیان

کاتوزیان در مقاله به سوی نظریه عمومی انقلاب‌های ایرانی، وجود هرگونه نظریه عمومی و جهانشمول در توجیه و تبیین انقلاب‌ها را رد می‌کند؛ با این حال در پی آن است تا الگویی کلان برای بررسی قیام‌ها و جنبش‌های مردمی تاریخ ایران ترسیم نماید. او انقلاب مشروطیت و انقلاب ۵۷ را امتداد منطقی همان قیام‌ها می‌داند و اضافه می‌کند: هر دوی این انقلاب‌ها ویژگی‌های قیام‌های سنتی ایران را در خود داشتند؛ زیرا هر دو می‌خواستند به هر قیمت که شده دولت - یعنی شخص فرمانروا - را براندازند. هر دو تقریباً از پشتیبانی کل جامعه سیاسی برخوردار بودند و هیچ یک از طبقات جامعه در برابر آن‌ها نایستاد (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۶۶). به عقیده کاتوزیان، رژیم پهلوی فاقد پایگاه اجتماعی یا طبقاتی بوده و گرچه همه طبقات می‌کوشیدند از امتیازات رژیم بهره‌برداری کنند، اما هیچ طبقه اجتماعی رژیم را از خود و نماینده خود نمی‌دانست. در الگوی نظری کاتوزیان، دولت استبدادی و

جامعه خودسر - حکومت بی‌مسئولیت و جامعه نافرمان - دو روی یک سکه و تجسم دیالکتیک بنیانی تاریخ ایران است که محصول آن پیدایش سیکلی معیوب و طولانی از استبداد، آشوب و استبداد است (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۳۸). تفسیر کاتوزیان از انقلاب اسلامی را هم باید در درون این منظومه فهم کرد. از نگاه کاتوزیان که نقطه ثقل تحلیلش نه کنشگری مخالفان بلکه کیفیت حکمرانی عصر پهلوی است، انقلاب سال ۵۷ نشان‌گر پایان دو دوره اجتماعی — تاریخی بود؛ دوره‌ای طولانی که با کودتای سال ۱۲۹۹ شروع شد و به ظهور و سقوط استبداد شبه‌مدرنیست رضاشاه، ۱۲ سال فترت و حاکمیت دوگانه (۳۲ - ۱۳۲۰)، یک دهه دیکتاتوری (۴۲ - ۱۳۳۲) و ۱۵ سال استبداد شبه‌مدرنیست متکی بر نفت انجامید؛ و دوره‌ای کوتاه که با حرکت ضدانقلاب شاه در سال ۱۳۴۲ آغازید، با انفجار قیمت نفت در سال ۱۳۵۲ به اوج خود رسید و با یکی از بزرگترین انقلاب‌های تاریخ بشر پایان یافت (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۲۷۹). به اعتقاد کاتوزیان، با شروع استبداد نفتی محمدرضاشاه از سال ۱۳۴۲ بود که اپوزیسیون سنتی و محافظه‌کار شکست خورد، قیام مردم سرکوب شد، درآمدهای نفتی افزایش یافت و بنیان اقتصادی مالکان با اصلاحات ارضی فروپاشید. وابستگی روزافزون رژیم به درآمدهای نفتی، خصلت فوق‌طبقه‌اش را تشدید کرد و استبداد حاکم را تقویت نمود. استقلال فزاینده دولت از جامعه، گروه‌ها، طبقات و شئون اجتماعی، دولت را به گونه‌ای شکننده و آسیب‌پذیر کرد که دیگر توانایی مقاومت در برابر قیام مردم را نداشت.

۷. لیلی عشقی

عشقی معتقد است انقلاب ایران در پیوند با سه شرط تشیع عرفانی (و نه نهادی و فقهی)، مذهب عامه (عشق به ائمه و رابطه با کربلا) و مسئله موجودیت ملی (هویت ایرانی، استقلال، ضدیت با امپریالیسم) به وقوع پیوست. تبیین عشقی از انقلاب اسلامی را باید مبتنی بر تفسیری هایدگری — کُربنی از رویدادگی انقلاب و با تکیه بر بسترهای مذهبی و سنت شیعی جامعه ایرانی دانست. به گفته کریستان ژامبه، عشقی در مسیر تعمیق همان چیزی است که فوکو پیشگویانه آن را معنویت سیاسی نامیده بود (عشقی، ۱۳۹۵: ۲۳). عشقی در اثر متفاوت خود «زمانی میان زمان‌ها: امام، شیعه و ایران»، تلاش دارد خود را نه در مقام مدافع یا منتقد، که در جایگاه شنونده‌ای تجسم کند که حادثه انقلاب را به گوش نشسته است. این شنود متضمن یک شرط است و آن باور به اینکه حادثه سخن می‌گوید.

عشقی در تفسیر شیعی — متافیزیکی خود از انقلاب ایران بر آن است که ایران وقتی خود را در آینه ببیند، درواقع خویش را با نشان تشیع خواهد دید. تشیع سیاسی است؛ زیرا از بدو تولد با دعوی مشروعیت جانشینی پیامبر پیوند خورده است و حضور نامرئی امام زمان در کار است؛ از دنیای امکان

روی برمی‌تابد و به دنیای دیگری که باید از قلب همین جهان ایجاد شود، چشم می‌دوزد. انقلاب بر پایه آنچه تشیع از ذهنیت وجودی و ملی در خود داشت، امکان‌پذیر شد (عشقی، ۱۳۹۵: ۵۰ — ۱۴۷). ابتکار عشقی توجه به امکانات ذهنی در تبیین پدیده انقلاب اسلامی است. دال مرکزی او در این کوشش، مفهوم امام در قاموس شیعه است که شأن وساطت داشته و عاشق و معشوق در او به هم می‌رسند؛ مکان واسط و جایگاه ملاقات در عالم مثال یا ملکوت قرار دارد.

او موقعیت رهبری امام خمینی را در امتداد فوق تعریف می‌کند و می‌نویسد: اهمیت خمینی این بود که فراتر رفتن را امکان‌پذیر ساخت؛ عملی که او را سزاوار نام امام کرد. ... در غرب می‌گویند «متعصبان به دنبال یک دیوانه راه افتاده‌اند»، اما دیوانگی چیزی است که ما جرأتش را پیدا کرده بودیم (عشقی، ۱۳۹۵: ۴۴). عشقی یکی از ویژگی‌های انقلاب ایران را گسست از زمان می‌داند و نام کتاب خود را از آن وام می‌گیرد. اساساً تمام رویدادهایی که خارج از نظم علی جهان تجربی قرار دارند، زمان وجودی خاص خود را به وجود می‌آورند؛ زمانی میان زمان‌ها.

عشقی در جمع‌بندی خود از چرایی وقوع انقلاب و نسبت آن با ریشه‌های عرفانی و تاریخی تشیع این نکته را اضافه می‌کند که چرا ملتی نتوانست با بزرگی اجداد خود که فاتحان بزرگ بودند، همراه شود و برعکس می‌خواست با شکست خونین کربلا هم‌آواز گردد؟ کنت دوگبینیو که در قرن نوزدهم به صحنه‌ای از تعزیه‌ها می‌نگریست و در چهره امام حسین (ع) ایران مثله شده را می‌یافت، خوب می‌توانست این انقلاب را درک کند؛ ایران کشته شده، رنج کشیده و سر بریده، اما محبوب خدا (عشقی، ۱۳۹۵: ۸۵ - ۸۳).

چارچوبی تحلیلی برای تبیین انقلاب اسلامی

در بخش قبل تلاش کردیم تا مروری بر ادبیات نظری حوزه انقلاب اسلامی داشته باشیم. از بین نظریات متنوع موجود برخی را به صورت فشرده مطرح کردیم. مانند هر پدیده اجتماعی دیگر، انقلاب اسلامی نیز آنگاه که موضوع مطالعه تئوریک قرار می‌گیرد، تنها جنبه‌هایی از آن بازنمایی می‌شود. تئوری‌های انقلاب هر کدام بخشی از واقعیت را نشان می‌دهند و همچون نورافکنی می‌مانند که هر یک بر گوشه‌ای از پدیده پرتویی می‌اندازند. هیچکدام به تنهایی روایت مقبول و قانع‌کننده‌ای از انقلاب ارائه نمی‌دهند و بسته به خاستگاه فکری اندیشمندان، محیط سیاسی و فرهنگی، حاکمیت یک گفتمان بر حوزه دانشی، تلقی از مفهوم انقلاب، جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک، منافع سیاسی و غیره، مؤلفه‌های تحلیلی خاصی را ضریب می‌دهند. اساساً به لحاظ منطقی و تجربی هم این امکان وجود

ندارد که اجماع نظر نخبگانی پیرامون یک تئوری در تبیین هر پدیده اجتماعی از جمله انقلاب به وجود بیاید. در ادامه تلاش خواهیم کرد تا چارچوب تحلیلی مد نظر خود را از انقلاب اسلامی ایران ارائه نماییم.

این چارچوب تحلیلی چند مزیت دارد: نخست، در رویکرد رایج پوزیتیویستی، تعمیم‌پذیری و قابلیت انطباق با بیش از یک پدیده، خصلت مهم یک تئوری است. پیش فرض ما در اینجا این است که چارچوب تحلیلی این پژوهش فقط قابلیت تطبیق‌پذیری با پدیده انقلاب اسلامی را داراست و علی‌رغم برخی وجوه عام تحلیلی، مختص فضای فکری و سرزمینی انقلاب اسلامی است. این خاص‌بودگی از درون سنت منحصر به فرد تاریخی و مذهبی جامعه ایران می‌آید. دوم، باید بپذیریم نگاه تک‌علیتی به پدیده‌های اجتماعی که ویران‌گرترین پیامد آن تقلیل‌گرایی مزن خواهد بود، امروزه منسوخ است و با این مفروضه سعی شده رویکرد چندعلیتی برگزیده شود. سوم، نگاه چندعلیتی سبب می‌شود تا حضور سلائق و جریان‌ها گوناگون در انقلاب که کم و بیش در موقعیت نمایندگی یک مؤلفه از مؤلفه‌های انقلاب‌ساز قرار دارند، به رسمیت شناخته شود. چهارم، این چارچوب چرایی انقلاب را نه صرفاً در عملکرد نخبگان حاکم و نه در رفتار سیاسی مخالفان که در دیالکتیک هر دوی این‌ها جستجو می‌کند. پنجم، این رویکرد بر آن است تا در تبیین چرایی انقلاب از وقایع ریز و درشتی که محرک یا کاتالیزور تحول انقلابی بوده‌اند، عبور کند و مفاهیم کلانی را که حاصل انباشت طولانی و روند شده وقایع و رویدادها بوده‌اند، به مثابه ابرمفاهیم انقلاب‌ساز برجسته نماید. ششم، مزیت تحلیل علی انقلاب عموماً و رویکرد این پژوهش خصوصاً آن است که به موازات برشمردن علل وقوع تحول انقلابی در ایران ۵۷، اهداف انقلاب نیز نمایان می‌شود و در عین حال معیاری به دست می‌دهد تا براساس آن، نظام برآمده از انقلاب را در ترازوی داوری و قضاوت قرار داد.

همانطور که گفته شد، انقلاب اسلامی را باید در دیالکتیک نخبگان حاکم با نیروهای مخالف بازشناخت. ابتدا باید ناکارآمدی و چالش‌های اساسی در رفتار نظام سیاسی به وجود بیاید تا در پی آن نارضایتی از وضع موجود، فضای جامعه را به سمت تقابل گفتمانی بین موافقان و مخالفان نظم مستقر سوق دهد. در اینجا ناکارآمدی رژیم پهلوی در قالب سه معضل و ضعف ساختاری بیان شده است: وابستگی، استبداد و فساد و تبعیض.

وابستگی

تاریخ ایران در دو قرن اخیر مملو از رویدادهای تلخی نظیر دخالت‌ها، اشغال، تجزیه و کودتا بوده است که غالباً با نقش‌آفرینی مستقیم و غیرمستقیم کشورهای خارجی به وقوع پیوسته است. در این

بین، نقاط عطف رژیم پهلوی نیز به طرز عجیبی با مداخله عناصر خارجی گره خورده است. از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که رضاخان را در نردبان قدرت بالا کشید، شهریور ۱۳۲۰ که او از قدرت خلع شد و فرزندش به سلطنت رسید و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که در تن بی‌جان پهلوی روحی دوباره دمید، هر سه با طراحی و مدیریت قدرت‌های بزرگ به وقوع پیوست. اول، با طراحی انگلیس پهلوی به قدرت رسید؛ دوم، متفقین فرایند انتقال قدرت و گذار را هموار ساختند و سوم، آمریکایی‌ها موقعیتش را تثبیت کردند. روشن است رژیم می‌که در موجودیت و بقای خود مرهون کمک خارجی است، در سیاست‌های راهبردی‌اش منطقی‌تر نمی‌تواند بازیگر مستقلی باشد. شاه اگرچه در برخی مقاطع به واسطه افزایش هنگامت درآمدهای نفتی و تجهیز ارتش به تسلیحات مدرن خریداری شده، برای خود میزانی از کنشگری مستقل را متصور بود، با این حال میدان تعریف شده برای مانور او مشخص بود.

حسین موسویان، دیپلمات پیشین که مدت‌ها در مسیر بهبود رابطه ایران و آمریکا بعد از انقلاب تلاش کرده است، سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ را «دوران سلطه آمریکا بر ایران» نامیده و شاه را «ژاندارم آمریکا در منطقه» و آمریکا را «شریک استبداد» معرفی می‌کند (موسویان، ۱۳۹۴: ۶۷ — ۶۱). سقوط دولت مصدق منجر به استقرار دولت دست‌نشانده آمریکا در ایران شد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۵۱) و این رابطه دست‌نشانده‌گی متضمن مسائل اقتصادی و امنیتی بود و ابعاد فرهنگی را نیز دربرمی‌گرفت (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۶). عملکرد شاه در خلال رویدادهای منتهی به انقلاب و گفتگوهای او با سفرای انگلیس و آمریکا در تهران، تصویر حیرت‌آور و دردناک درماندگی شاه ایران را به رخ می‌کشد که چگونه تضمین دوام قدرتش را از غرب مطالبه می‌کند و نیز آشکار ساخت که شاه تا پایان سلطنتش هیچ وقت نتوانست از موقعیت «وابستگی» به غرب رهایی یابد.

استبداد

شاه تجسم اقتدار دولت بود و در قامت یک مستبد پاتریمونیل حضور داشت. او از آن جهت که صاحب یک ارتش مدرن و نیروی پلیس مخفی بود، از پادشاهان خودکامه قدیمی قدرتمندتر می‌نمود (Skocpol, 1982: 268-270). شاه با وجود اینکه در کتاب «مأموریت برای وطنم»، مدعی شده بود که نظام تک‌حزبی آنگونه که در آلمان هیتلری و نظام‌های کمونیستی تجربه شده بود، وجهی دیکتاتوری و خفقان‌آمیز دارد اما به مرور عقیده خود را تغییر داد و تشکیل حزب رستاخیز را اعلام کرد. هدف عمده از این اقدام، تبدیل دیکتاتوری نظامی از مد افتاده به یک دولت فراگیر تک‌حزبی بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵۴۳ — ۵۴۱). در سال ۱۳۴۴ یعنی زمانی که قدر قدرتی شاه تازه آغاز شده بود، وزارت خارجه آمریکا در تحلیلی، ابعاد قدرت شاه را به این شکل صورت‌بندی کرد: «شاه فقط پادشاه

نیست بلکه عملاً شغل نخست وزیر را نیز از آن خود کرده است. فرمانده ارتش است و دستگاه امنیت مملکت را هم مستقیماً اداره می‌کند. سیاست خارجی در دست اوست و سفرها را انتخاب و انتصاب می‌کند. تصمیمات مهم اقتصادی، از چند و چون وام‌های خارجی تا محل مناسب برای تأسیس کارخانه را به او تأویل می‌کنند. مدیریت دانشگاه‌ها و انتصاب رؤسای آن‌ها با اوست و نمایندگان مجلسین شورا و سنا را او برمی‌گزیند» (میلانی، ۱۳۹۲: ۵۱۰).

استبداد عنصر ثابت و پایدار حکمرانی در تاریخ ایران بوده و نهاد استبداد، سنتی دیرپا در ایران دارد. بنابراین ابزارهای مدرن و شیوه‌های جدید کنترل سیاسی، تنها تفاوت رژیم پهلوی با پیشینیان بود و البته منجر به محیط خفقان و سرکوب بیشتر می‌شد. فقدان نهادهای مشارکت قانونی، فضای بسته سیاسی، سرکوب گسترده و قدرت یکجانبه و شخصی شده شاه با شدت بیش از پیش ادامه می‌یافت.

مدیریتی که از دل «سلطنت وراثتی» برآمده بود، نمی‌توانست نسبت معناداری با اراده اکثریت جامعه برقرار کند. برگزاری انتخابات‌های فرمایشی هم نتوانست شاه را از پارادوکسی که در آن افتاده بود، نجات بخشد. او خود را شاهی مدرن و نوگرا می‌دانست که ایران را به سمت تجدید پیش می‌برد؛ با این حال او هنوز «شاه» بود و آن هم نه شاهی که قانون اساسی مشروطه حدود اختیاراتش را تعیین کرده بود. با همان متر و معیار تجدیدی که آرمانشهر شاه بود، ماهیت امر حکمرانی همانا حاکمیت ملی از طریق دموکراسی و جمهوریت است؛ اما سلطنت استبدادی شاه نقطه مقابل چنین وضعیتی بود. استبداد، فقدان آزادی‌های سیاسی و بازتاب نیافتن خواست عمومی در سرنوشت کشور، منشأ کژکاری حکومت، نارضایتی نخبگان و خشم توده شده بود.

فساد و تبعیض

برخلاف استبداد که کم و بیش در ساختار سیاسی متجلی است و بیش از توده‌ها، مسئله نخبگان جامعه است، موضوع تبعیض و فساد به ساختار محدود نمی‌ماند و آثار آن تا پایین‌ترین سطوح جامعه پیش می‌رود و حیات اجتماعی را در مرز فروپاشی قرار می‌دهد. روزمره‌ترین مواجهه‌ای که حکومت با متن جامعه دارد، اگر معیوب و رانت‌آلود باشد، خود را در عامل انقلاب‌ساز «فساد و تبعیض» نمایان می‌کند. رژیم پهلوی به واسطه قدرت بی‌حد و حصر دربار و رانت گسترده‌ای که در سرمایه‌گذاری‌های کلان اقتصادی و سهام کارخانه‌جات و شرکت‌ها داشت، به شکل مخربی بر همه شئون اقتصادی کشور حاکم بود. در دوران پهلوی خانواده‌های بزرگی بودند که در موقعیت‌های مهم اقتصادی قرار گرفته و ثروت‌های هنگفتی را به چنگ آورده بودند. مسئولیت‌های اجتماعی عادلانه توزیع نمی‌شد و

ارتباطات آشکار و نهان با کشورهای خارجی و زد و بند با دربار و ساواک، افراد را به موقعیت‌های ممتاز می‌رساند یا به عکس، عده‌ای دیگر را از گردونه خارج می‌ساخت. سرانجام وضعیت به گونه‌ای شد که عمده نخبگان مخالف و توده‌های اجتماعی به این «باور» رسیدند که دیگر امکان اصلاح و ترمیم وجود ندارد.

با افزایش تقریباً هزار برابری درآمدهای نفتی از حدود ۲۲ میلیون دلار در سال ۱۳۳۳ به ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵، شاه و خاندان سلطنتی به ثروت‌های هنگفتی دست یافتند. شاهزاده‌ها و عموزاده‌های خاندان سلطنتی صدها میلیون دلار ثروت جمع‌آوری کردند و مطابق یک بررسی، خانواده سلطنتی یک پنجم دارایی‌های بخش خصوصی ایران را در اختیار داشت که شامل سهام آن‌ها در تعداد زیادی شرکت فعال در بخش‌های کشاورزی، ساختمان‌سازی، هتل‌داری، اتومبیل‌سازی، نساجی، بیمه و غیره می‌شد (فوران، ۱۳۸۲: ۱۳۳). کاتوزیان در کتاب «تضاد دولت و ملت»، پهلوی را رژیم سلطانی نامیده و در توضیح فساد رسمی آن، چکیده‌ای از گزارشات منتشر شده توسط نویسندگان خارجی و مقامات وقت را ذکر می‌کند. بر این اساس، بنیاد پهلوی که به ظاهر یک مؤسسه خیریه عمومی قلمداد می‌شد، به ابزار اصلی شاه برای عملیات گسترده مالی در داخل و خارج کشور، اعمال کنترل و نفوذ اقتصادی و نیز تأمین سرمایه لازم برای معاملات سلطنتی تبدیل شده بود. محمد باهری که زمانی وزیر دادگستری و معاون وزیر دربار بود، تحلیلی افشاگرانه از اقدامات این بنیاد ارائه کرده است. علی‌امینی، نخست‌وزیر سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و نیز داریوش همایون، وزیر اطلاعات در اواخر رژیم، مدعی نفوذ اقتصادی نامحدود برخی افراد می‌شوند. خداداد فرمانفرمائیان تکنوکرات برجسته، رئیس بانک مرکزی و رئیس سازمان برنامه گفته است که برخی وزراء، افراد دربار و فرماندهان نیروهای مسلح درگیر فساد بودند. او معتقد است که در سال‌های پس از افزایش قیمت نفت، فساد به سطح میلیاردها دلار رسیده بود و این فساد سبب می‌شد تا هزینه واقعی برخی پروژه‌های دولتی تا چندین برابر برآورد اولیه افزایش یابد^۱ (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۲۴۹ - ۲۴۶).

ایدئولوژی‌های مخالف و بسط بحران

این قسمت را می‌توان به کمک مفهوم «بحران انقلابی»^۲ که منصور معدل در تحلیل خود از انقلاب

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. مجموعه تاریخ شفاهی ایران: گفتگوهای حبیب لاجوردی با محمد باهری، خداداد فرمانفرمائیان و ابوالحسن ابتهاج و نیز گفتگوی جان مژدهی با علی‌امینی و داریوش همایون.

۲. Revolutionary crisis

اسلامی به کار می‌گیرد، توضیح داد. به گمان معدل، یک عنصر مهم لازم بود تا مشکلات سیاسی و اقتصادی ایران را به یک بحران انقلابی تبدیل کند، توده‌ها را با هم هماهنگ کند و در غیاب یک سازمان قدرتمند سراسری، شبکه‌ای از ارتباط مؤثر بین توده‌ها و رهبرانشان ایجاد کند. این عنصر، «ایدئولوژی» بود (Moaddil, 1992: 375). معدل تبدیل مشکل به بحران را ناشی از نقش ایدئولوژی مذهبی می‌داند، اما به زعم ما تبدیل مشکل به بحران را نمی‌توان به صرف کنش انقلابیون و آن هم طیف مذهبی تقلیل داد، بلکه اولاً ناکارآمدی مژمن رژیم در حل این معضلات زمینه‌ساز تولید بحران بود و نقش انقلابیون را باید در تبدیل آن به «مطالبه عمومی» تحلیل کرد؛ ثانیاً هر چند ایدئولوژی مذهبی در عمومی‌سازی بحران محوریت داشت، لکن این کارکرد را با همراهی گفتمانی و میدانی گروه‌های چپ و ملی مذهبی انجام داده است و آنگاه که مسئله آلترناتیو و ارائه بدیل برای نظم مستقر به دغدغه نخبگان تبدیل شد، این ایدئولوژی مذهبی بود که در برابر ایدئولوژی‌های اکنون رقیب شده، به تنهایی به منزلت هژمونیک رسید.

وابستگی، استبداد و فساد سه چالش بنیادین رژیم پهلوی بود که زیر چرخ گفتمانی نیروهای مخالف قرار گرفت و خروجی آن به ترتیب بروز بحران‌های لاینحل فرهنگی — سیاسی، سیاسی — اجتماعی و اجتماعی — اقتصادی بود. توضیح آنکه جدا از قدرت نفوذ و اثرگذاری هر طیف مخالف، در این مرحله تمامی گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های مخالف رژیم به نوعی اتحاد و تمرکز در «نفی خصم واحد» می‌رسند. ظرفیت‌های ایدئولوژیک و میدانی هر سه گفتمان مذهبی، ملی و چپ به هم‌افزایی می‌رسد و حاصل این انباشت و انرژی متراکم شده آن است که چالش‌های سه‌گانه رژیم در بستری تعمیم‌یافته به فضاها و وسیع‌تر کشیده می‌شود و بحران‌های لاینحل را موجب می‌شود. بحران‌هایی که هر یک به تنهایی می‌تواند عمر یک حکومت را به انتها برساند و اکنون که تجمیع شده‌اند، «بحران بنیان‌افکن مشروعیت» را پدید می‌آورند. رژیم پهلوی در چنین شرایطی بود که در تنگنای عمیقی به لحاظ مواجهه گفتمانی و روبرویی عملی و رسانه‌ای با مخالفان قرار گرفت.

مذهب شیعه؛ ایدئولوژی انقلاب‌ساز و ارائه جایگزین

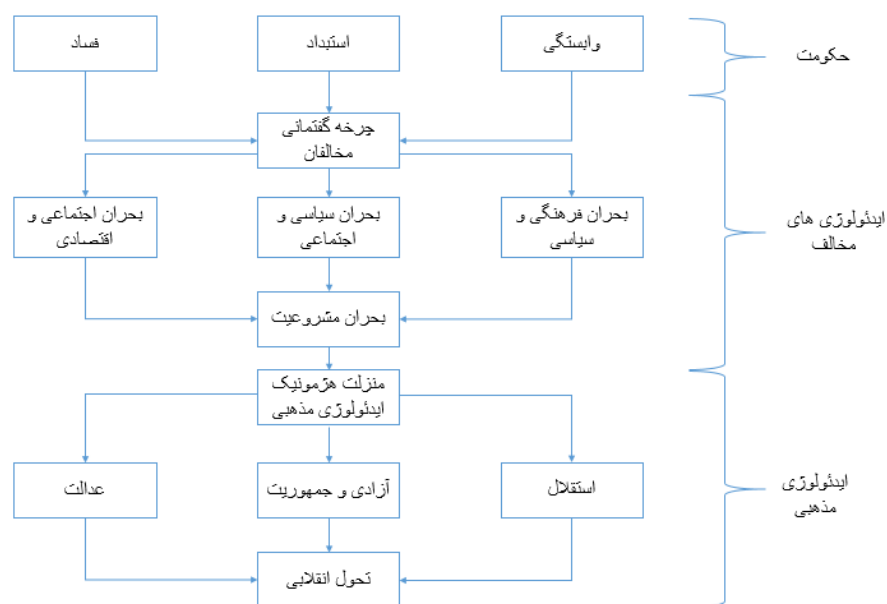
از بین ایدئولوژی‌های مخالف رژیم پهلوی، این ایدئولوژی مذهبی بود که توانست به منزلت هژمونیک برسد، رهبری جنبش را به دست گیرد و در تعارض با نظم مستقر به ارائه الگوی بدیل مبادرت ورزد. در تحلیل انقلاب اسلامی باید به این نکته توجه کرد که ایدئولوژی مذهبی عاملی در عرض سایر عوامل نبود، بلکه بستری بود که عوامل دیگر در درونش فهمیده می‌شد، برجسته می‌گشت و به عرصه عمل می‌آمد. نظریات پیشین انقلاب، ایدئولوژی را نادیده می‌گرفتند یا قرائتی تقلیل‌گرایانه از

آن مطرح می‌کردند. لازم است این قسمت با اندکی تفصیل شرح داده شود. ایدئولوژی‌ها اولاً بیانگر دیدگاهی درباره نظم موجود یا انتقاد از آن هستند که معمولاً به صورت جهان‌بینی ارائه می‌شوند؛ ثانیاً مدلی از آینده مطلوب یعنی جامعه خوب (مدینه فاضله) را ارائه می‌دهند؛ ثالثاً بیان می‌کنند که تغییر چگونه می‌تواند محقق شود و چگونه باید صورت گیرد (هیوود، ۱۳۹۱: ۲۷). ایدئولوژی‌ها نوعی نظام بینشی و چارچوب آگاهی را به وجود می‌آورند که رهبران و پیروان از دریچه آن، واقعیات را تجزیه و تحلیل و آرمان‌ها را ترسیم می‌کنند. این کارکرد در دوران تحول انقلابی معنایی مضاعف می‌یابد و به مثابه کانون تولید حقانیت، فعالان انقلابی را هدایت می‌کند. منصور معدل به درستی می‌گوید که عمل انقلابی توسط یک ایدئولوژی انقلابی دیکته شده و ملاحظات اقتصادی و سیاسی نقش ثانویه ایفا می‌کنند. به نظر او در دسترس بودن منابع در یک انقلاب مهم است، اما گروه‌هایی که موفق می‌شوند، اغلب کسانی‌اند که اقدامات آن‌ها با پویایی ایدئولوژی سازگار است (Moaddil, 1992: 375).

در جنبش انقلابی سال ۵۷، ایدئولوژی مذهبی توانست کارکرد فوق را به بهترین نحو ارائه کند. معدل بر این باور است که نارضایتی مردم در قالب ایدئولوژی اسلامی ارائه و بیان شد و به همین دلیل بود که جنبش فراتر از اختلافات اجتماعی و طبقاتی رفت و توده‌ای شد. این ایدئولوژی بود که نارضایتی مردم را به جنبش انقلابی تبدیل کرد. اسلام انقلابی حتی مشکلات اقتصادی دهه ۱۹۷۰ را هم به بحران انقلابی تبدیل کرد. در طول بسیج انقلابی ۱۹۷۹ — ۱۹۷۷، تقویم مذهبی و نمادها منجر به افزایش ارتباط میان تظاهرکنندگان می‌شد (Moaddil, 1992: 366-375). این ویژگی مهم نیروی مذهب بود که عرصه تبلور نارضایتی‌ها شد و جنبه ابرگفتمانی یافت. در مقایسه با جریان‌های چپ و گروه‌های ملی — مذهبی، گفتمان اسلامی و قائلان به آن پنج مزیت مهم داشتند: ۱. پایگاه وسیع اجتماعی، ارتباط عمیق با توده‌ها و قدرت بسیج‌کنندگی بالا ۲. پیوند دادن معضلات موجود با سنت تاریخی و مذهبی و تشدید وضع بحرانی رژیم؛ ۳. تجربه آزمون نشده و شکست نخورده در مقایسه با دو جریان دیگر؛ ۴. داشتن رهبری کاریزماتیک و پرنفوذ و ۵. ارائه الگوی بدیل.

الگوی بدیل از آن جهت مهم است که ساختار سیاست و جامعه در خلأ نمی‌ماند و به موازات اینکه نظم مستقر به چالش کشیده شده و طرد می‌شود، لازم است طرحی نو هم در انداخته شود. پژوهش حاضر تا روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را ارزیابی و تحلیل می‌کند و معتقد است در انداختن طرح نو به شکل کامل هرچند موکول به سقوط رژیم و فرآیندهای مربوط به تأسیس و استقرار نظام جدید است، با این وجود ایدئولوژی مذهبی قادر بود تا برخی از عناصر نظم مطلوبش را در حین مبارزات انقلابی برجسته سازد. از این رو در مواجهه گفتمانی با معضلات سه‌گانه و بحران شده وابستگی، استبداد و فساد

موجود، به ترتیب «استقلال»، «آزادی و جمهوریت» و «عدالت» را مطرح ساخت. اشاره شد که هر سه گفتمان مخالف رژیم در تبدیل معضلات به بحران به شکل انباشتی و متراکم نقش داشتند، اما ایدئولوژی مذهبی به واسطه مزیت‌هایی که برشمردیم، این قابلیت را داشت که در موقعیت «ایدئولوژی انقلاب‌ساز» قرار گیرد و هوشمندانه برخی عناصر مؤثر دو گفتمان دیگر را به عاریت گیرد، شماری را جرح و تعدیل کند و در نهایت از درون مطالبات تاریخی ملت ایران، دقایق گفتمانی خود را تولید و به مقابله با رژیم پهلوی بفرستد. بنابراین نیروهای عمده دو جریان چپ و ملی — مذهبی خواسته یا ناخواسته به رهبری امام خمینی تن دردادند و شرایط به سمت انقلاب فراگیری رفت که «اسلام را بهترین الگوی تأمین استقلال، عدالت، آزادی و جمهوریت می‌داند». نمودار شماره ۲ الگوی تحول انقلابی ۱۳۵۷ را نشان می‌دهد.



شکل ۱. الگوی تحول انقلابی در ایران سال ۱۳۵۷

(منبع: نگارنده)

نتیجه

تیین چندعلیتی از انقلاب اسلامی در مقایسه با نگاه‌های تک‌بعدی، روایت قانع‌کننده‌تری ارائه می‌دهد. فساد، وابستگی و استبداد سه چالش بنیادین رژیم پهلوی بودند که به علت ناکارآمدی رژیم و قوت نظری و عملی انقلابیون، تبدیل به بحران‌های عمومی لاینحل شدند. نیروهای مذهبی، چپ و ملی -

مذهبی هریک، البته با نسبت‌ها و پایگاه‌های اجتماعی متفاوت در مخالفت با شاه و فرایند اجماع علیه رژیم حاکم متحد و متفق‌القول بودند و با تمرکز بر بحران‌های تولید شده، رژیم در تنگنای بحران مشروعیت قرار دادند، اما ایدئولوژی مذهبی به عنوان یگانه ایدئولوژی انقلاب‌ساز از این ظرفیت و توانایی برخوردار بود که با تکیه بر مزیت‌های تاریخی و اجتماعی خود، الگوی جایگزینی برای حکومت نامشروع موجود ارائه نماید. عدالت، استقلال و آزادی سه پاسخ انقلابیون به چالش‌های سه‌گانه حکومت بود که در چارچوب گفتمان مذهب به‌مثابه بستر تحقق این خواسته‌ها مطرح شد.

منابع و مأخذ

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
۲. پناهی، محمدحسین (۱۳۸۵)، «اثر انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های وقوع انقلابات»، *فصلنامه پژوهش حقوق عمومی*، دوره ۸، شماره ۲۱، صص ۵۳ - ۷.
۳. خرمشاد، محمدباقر (۱۳۸۳)، «بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های انقلاب: تولد و شکل‌گیری نسل چهارم تئوری‌های انقلاب»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره پنجم، شماره ۳، صص ۱۲۳ - ۸۶.
۴. زونیس، ماروین (۱۳۹۲)، *شکست شاهانه؛ روان‌شناسی شخصیت شاه*، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران، طرح نو.
۵. سولیوان، ویلیام و آنتونی پارسونز (۱۳۷۲)، *خاطرات دو سفیر*، ترجمه محمود طلوعی، تهران، انتشارت علم.
۶. عشقی، لیلی (۱۳۹۵)، *زمانی میان زمان‌ها: امام، شیعه و ایران*، تهران، نشر فلات.
۷. فوران، جان (۱۳۸۲)، «تحلیل نظری از انقلاب ۱۳۹۷ - ۱۹۷۷ ایران»، ترجمه سید صدرالدین موسوی، *پژوهشنامه متین*، سال پنجم، شماره ۱۹، صص ۱۵۵ - ۱۱۹.
۸. فوران، جان (۱۳۹۲)، *مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۹. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۰)، *ایران، جامعه کوتاه‌مدت و ۳ مقاله دیگر*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران، نشر

ني.

۱۰. کاتوزيان، محمدعلي (۱۳۹۴)، *تضاد دولت و ملت؛ نظريه تاريخ و سياست در ايران*، ترجمه عليرضا طيب، تهران، نشر ني.
۱۱. کاتوزيان، محمدعلي (۱۳۹۵)، *اقتصاد سياسي ايران؛ از مشروطيت تا پايان سلسله پهلوي*، ترجمه محمدرضا نفيسي و کامبيز عزيزي، تهران، نشر مرکز.
۱۲. کدي نيکي، (۱۳۷۷)، «مطالعه تطبيقي انقلاب هاي ايران»، ترجمه فردين قريشي، *پژوهشنامه متين*، سال اول، شماره ۱، صص ۳۱۸ - ۲۹۱.
۱۳. کدي نيکي (۱۳۷۸)، «چرايي انقلاب شدن ايران»، ترجمه فردين قريشي، *پژوهشنامه متين*، سال دوم، شماره ۲، صص ۲۳۸ - ۲۲۱.
۱۴. کشاورز شكري، عباس و زاهد غفاري و محسن خليلي (۱۳۸۸)، «بررسي تبين هاي انقلاب اسلامي ايران؛ تحليلي انتقادي بر برخي تبين هاي انقلاب اسلامي»، *فصلنامه علوم اجتماعي*، شماره ۴۲ و ۴۳، صص ۸۷ - ۳۹.
۱۵. گزيوروسكي، ويليام (۱۳۷۱)، *سياست خارجي آمريكا و شاه*، ترجمه فريدون فاطمي، تهران، نشر مرکز.
۱۶. موسويان، سيد حسين (۱۳۹۴)، *ايران و آمريكا؛ گذشته شکست خورده و مسير آشتي*، با همکاري شهير شهيد ثالث و محمدرضا رضايي پور، تهران، انتشارات تيسا.
۱۷. ميلاني، عباس (۱۳۹۲)، *نگاهي به شاه*، تورنتو، کانادا، نشر پرشين سيرکل، چاپ اول.
۱۸. هيوود، اندرو (۱۳۹۱)، *مفاهيم کليدي در علم سياست*، ترجمه حسن سعید کلاهي و عباس کاردان، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي.
19. Abrahamian, Ervand (1980) "Structural Causes of the Iranian Revolution", MERIP Reports, No. 87, *Iran's Revolution: The Rural Dimension* (May, 1980), pp. 21-26.
20. Davies, James (1962), "Toward a theory of revolution", *American Sociological Review*, Volume 27, Number 1, pp. 5-19.
21. Skocpol, Theda (1982), "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution", *Theory and Society*, Elsevier Scientific Publishing Company, Amsterdam - Printed in the Netherlands, pp. 265-283.
22. Moaddel, Mansoor (1992), "Ideology as Episodic Discourse: The Case of the Iranian Revolution", *American Sociological Review*, Vol. 57, pp. 353-379.

